

محمدتقی غیائی و نقد نو

حسن زختاره*

چکیده

محمدتقی غیائی در زمره نخستین کسانی جا می‌گیرد که تلاش کرده است با نگارش چندین کتاب در درازنای سه دهه فارسی‌زبانان را با نقد نوی فرانسوی آشنا کند. از همین رو، او نقش انکارناپذیری در شکل‌دهی برداشت نخستین ایرانیان، به‌ویژه در محیط علمی و دانشگاهی، از این جریان داشته است. او در روند این کوشش گاه خود را مترجم و گاه پژوهش‌گر و حتی نویسنده هم به‌شمار آورده است، گرچه باید نقش او را در تمامی کتاب‌هایش بیش‌تر به ترجمه نوشته‌های نویسندگان فرانسوی‌زبان خلاصه کرد. نوشته پیش رو بر این باور است که به‌مرور زمان از کیفیت کار و کوشش غیائی در گستره یادشده کاسته شده است. این روند نزولی تا بدان‌جا پیش رفته که گاه غیائی تصویری نادرست، گنگ، و حتی گمراه‌کننده از برخی جریان‌های نقد نو به هم‌سخنانش نشان داده است. تردیدی نیست که خاستگاه چنین تصویر مخدوشی از نقد ادبی را نخست باید در نبود وفاداری برگردان او به نوشته‌های فرانسوی و ایجاد دگرگونی‌های بنیادین در آن‌ها جست. هم‌چنین خواننده فارسی‌زبان با متن‌هایی روبه‌رو می‌شود که نه با نام «کتاب‌های» غیائی هم‌خوانی دارند و نه با درآمدهایی که او برای آن‌ها نگاشته است.

کلیدواژه‌ها: غیائی، نقد ادبی، نقد نو، ترجمه، سبک‌شناسی.

۱. مقدمه

به سال ۱۳۸۲، محمدتقی غیائی در درآمد نقد روان‌شناختی متن ادبی می‌گوید:

* دکترای زبان و ادبیات فرانسه، استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا
h.zokhtareh@basu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۰۲

نگارنده این سطور بیش از سی سال است که به تدریس اصول نقد ادبی و بیش از بیست سال است که تدریس نقدهای تفسیری می‌پردازد. به موازات تدریس، از سی سال پیش به ترجمه شاخه‌های نقد تفسیری اقدام کرده است. در سال ۱۳۵۱ [۱۳۵۲ درست است] نقد تفسیری شامل مقالاتی از رولان بارت را منتشر کرده است. سپس [...] نقد تکوینی ساختاری اثر لوسین گلدمن را انتشار داده است. شاید بتوان شبکه‌شناسی ساختاری را در همین زمینه عنوان کرد. اکنون شادم که نقد روان‌شناختی را تقدیم علاقه‌مندان می‌کنم^۱ (غیائی ۱۳۸۲: ۱۱).

نیت جستار پیش‌رو این است که با انگیزه‌های زیر کوشش غیائی برای معرفی نقدهای تفسیری را بررسی کند. او از نخستین کسانی است که برای شناساندن نقد نوی فرانسوی در ایران پشتکار به خرج داده است، بنابراین، در شکل‌گیری افق انتظار و فکری ایرانیان نسبت به این جریان دست داشته است. فراگیری ادبیات در کشور فرانسه به او اجازه داده است تا برای آشنا کردن هم‌میهنان خود به تازه‌های نقد فرانسوی یک‌راست از نوشته‌های فرانسوی بهره‌برد و بدین ترتیب از برخی مشکل‌ها و دشواری‌های ترجمه از غیر زبان اصلی در امان بماند. هم‌چنین، او کم‌وبیش یک کتاب به هریک از رویکردهای نقد اختصاص داده است. افزون‌براین، آشنایی او با زبان و ادبیات فارسی و به‌ویژه جایگاه علمی‌اش، هم‌چون استاد دانشگاه تهران نیز در بررسی نوشته‌های او دخیل بوده است.

نگاهی کوتاه به کتاب‌های غیائی نشان می‌دهد که او برای شناساندن نقد نو به هم‌سخن ایرانی دست به دامان دو شیوه مرسوم برای انتقال یک جریان فکری از فرهنگی به فرهنگ دیگر، یعنی ترجمه و «شرح» نوشته‌ها، شده است. یک بررسی کوتاه دست‌کم از روند دگرگونی نقد ادبی در فرانسه نشان می‌دهد که گاه چنین شیوه‌هایی نقشی برجسته در پیشرفت جریان‌های نقد داشته‌اند، حتی گاهی جهشی ژرف در نگرش اندیشمندان به پدیده نقد ایجاد کرده‌اند و نگاه آن‌ها را به سوی افق‌های جدیدی کشانده‌اند. در این زمینه، برای نمونه، همین بس که به نقش تاریخی تودوروف (بنگرید به زختاره ۱۳۹۵: ۸۷-۸۸) و کریستوا (همان: ۹۲) اشاره کرد.

نوشته کنونی می‌کوشد چگونگی، کیفیت، کارآمدی، پی‌آمد، و هم‌چنین میزان پیروزی تلاش‌های غیائی را برای شناساندن نقد نوی فرانسوی به ایرانیان بررسی کند. چنین کاوشی نشان خواهد داد که غیائی در میان رویکردهای دگرگون نقد نو به چه گزینشی دست زده و سپس در هر رویکرد به‌ترتیب کدام نظریه‌پرداز و چه کتاب یا کتاب‌هایی از او را به

فارسی‌زبانان شناسانده است. در این میان، سال انتشار، تعداد چاپ‌ها، ویرایش، و به‌روزرسانی هم‌سخنان و دامنه دریافت کتاب‌ها نیز درخور اهمیت‌اند.

بی‌گمان، این بررسی در گستره پژوهش انتقادی جا می‌گیرد و یکی از مدلول‌های نقد را بحران می‌انگارد که برگرفته از ریشه یونانی واژه نقد است. مراد از واژه بحران نیز کاربرد آن در زمینه پزشکی است. شاید، از این‌رو بتوان گفت که این کار در عرصه آسیب‌شناسی نیز می‌گنجد. با این‌همه دست‌یافتن به چنین مهمی مفهوم دیگری از واژه نقد را نیز در بر خواهد داشت، نقد برابر شناختن. به‌دیگرسخن، این نوشته تلاش می‌کند به‌یاری شناخت نقادانه و سنجش، گامی در شناخت روزگار کنونی، دست‌کم در زمینه تخصص نگارنده‌اش، بردارد چراکه کنش نقادانه «آگاه‌شدن ناقد به موقعیت خویش» (احمدی ۱۳۹۲: ۱۶) بوده و «اندیشه انتقادی بنیان خودآگاهی» (همان) است. از این‌رو، نیت این نوشتار به‌چالش کشیدن و نادیده‌گرفتن تلاش‌ها و کوشش‌های غیائی یا داوری نابه‌جا در مورد کارهای ایشان نیست، بلکه از ورای بررسی نوشته‌های نام‌برده، دست‌وپازدنی است برای پی‌بردن به چندوچون سامانه فکری کنونی. انجام چنین سنجشی انتقادی آسان نیست چه نفس آگاهی، آن‌هم آگاهی از جایگاه کنونی خود، دست‌کم نخست، با رنج و اندوه همراه است. رنجی که از پی درهم شکستن و به‌چالش کشیدن ساختارهای فکری و سامانه آموزشی گذشته و حال می‌آید و در ادامه، به‌گونه‌ای یک‌سر وارونه، آفریننده گونه‌ای خوشی و شادمانی می‌شود. رنج و شادمانی در نقد گرد هم می‌آیند، چراکه نقد با آگاهی از سامانه پیشین و تزلزل آن، سامانه‌ای نو می‌سازد که هر زمان چشم‌به‌راه نابودی خویش است.

۲. آشنایی با نوشته‌های غیائی

در میان نوشته‌های غیائی، پنج کتاب زیر بیش‌ترین نزدیکی را با نقد نو دارند: ۱. نقد تفسیری؛ ۲. درآمدی بر سبک‌شناسی ساختاری؛ ۳. نقد تکوینی؛ ۴. نقد روان‌شناختی متن ادبی؛ و ۵. الفبای زبان‌شناسی. چهار کتاب نخست با جریان یادشده پیوندی مستقیم دارند و واژه نقد نیز در نام سه کتاب به‌چشم می‌خورد. باوجوداین، باید یادآور شد که نقدهای تأویلی (critiques d'interprétation)، در گام نخست، به خوانشی ساختاری از یک نوشته دست می‌زنند و در ادامه (مگر نقد مضمونی) خاستگاهش را در خارج از آن می‌جویند (Maurel 1994: 63). ولی رویکردهای صورت‌گرا (formaliste) و ساختارگرا

(structuraliste) نوشته ادبی را پیوسته پدیده‌ای ناوابسته به نویسنده و آفرینش‌گر به‌شمار می‌آورند. بدین‌سان، چگونه می‌توان بین این پنج نوشته و به‌ویژه کتاب پنجم با چهار نوشته دیگر پیوند برقرار کرد؟ اگر با ژوزف کورتز (Joseph Courtés) هم‌سو شویم، آن‌گاه کتاب‌های بالا در راستای هم جای می‌گیرند و هم‌دیگر را تکمیل می‌کنند. او در بخش «صورت‌های روایی و معناشناختی» کتاب *تحلیل نشانه - معناشناختی گفتمان بر این باور است که نشانه - معناشناسی (رویکردی صورت‌گرا و ساختارگرا) در بیرون‌کشیدن معنای یک متن توانا نیست و فقط به توصیف دلالت نخستین متن می‌پردازد و توصیف دلالت دومین را به دیگر رویکردهای علوم انسانی، که از او کارآمدترند، می‌سپارد (Courtés 1991: 206)*. با پذیرش چنین دیدگاهی، آخرین کتاب غیائی نیز می‌تواند در این بررسی بگنجد، زیرا زبان‌شناسی نقشی انکارناپذیر در شکل‌گیری و فرگشت نقد نو داشته و بیش از سایر رشته‌های علوم انسانی، نه‌تنها در پهنه نقد و ادبیات، بلکه در دیگر شاخه‌های علوم یادشده نقشی کلیدی بازی کرده است (Lévi-Strauss 1958: 37-39).

انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۵۲ و سپس انتشارات بزرگمهر در سال ۱۳۶۸ اولین کتاب غیائی را چاپ کردند. چاپ نخست این کتاب بیست مقاله از رولان بارت را در بر می‌گیرد: *نُه مقاله از کتاب جستارهای انتقادی^۱ (Essais critiques)*، *نُه مقاله از کتاب اسطوره‌شناسی‌ها^۳ (Mythologies)*، و سرانجام دو مقاله از *درجه صفر نگارش*. غیائی، در چاپ دوم، پس از دو مقاله پایانی چاپ نخست، ۹ مقاله دیگر را نیز از کتاب *جستارهای انتقادی به فارسی* برمی‌گرداند و به این نسخه می‌افزاید. دومین کتاب او در سال ۱۳۶۸ در انتشارات شعله اندیشه و تنها یک‌بار چاپ می‌شود. به‌گفته غیائی بنیاد این کتاب «جزوه درسی "عناصر سبک‌شناسی" به‌شیوه ساختاری نوشته آقای باروکو (Barucco) استاد دانشگاه نیس (Nice) است. روشن است که مثال‌های فارسی از نگارنده است» (غیائی ۱۳۶۸ الف: ۷). انتشارات بزرگمهر در سال ۱۳۶۹ *نقد تکوینی* را در یک نوبت منتشر کرد. این کتاب برگردانی است از ۹ مقاله که غیائی از ۳ کتاب مختلف لوسین گلدمن برگزیده است. در سال ۱۳۸۲، مؤسسه انتشارات نگاه دوباره این کتاب را بدون هیچ تغییری به چاپ می‌رساند، ولی در شناسه کتاب از چاپ نخست حرفی به‌میان نمی‌آورد و آن را هم‌چون چاپ نخست روانه بازار می‌کند. مؤسسه انتشارات نگاه در سال ۱۳۸۲ دست به چاپ چهارمین کتاب غیائی می‌زند. او در درآمد این کتاب می‌گوید:

اصول اساسی فرویدیسم در جلد اول این کتاب به تفصیل آمده است. این جلد ترجمه کامل کتاب درآمدی به اصول روان‌کاوی فروید، نوشته میشل هائر (Michel Haar)، استاد دانشگاه پاریس است. استاد روان‌شناس، اثر معروف فروید به همین نام را استادانه تحلیل کرده است. جلد دوم پژوهش‌های ما در انبوه کتاب‌های تخصصی است (غیائی ۱۳۸۲ ب: ۱۱).

سرانجام، آخرین کتاب را انتشارات جامی در سال ۱۳۷۸ چاپ کرد که برگردان «کتاب کم‌حجم و پُرفایده پروفیسور مَنگنو» (۱۳۷۸: ۷) است.

بررسی نام کتاب‌ها گویای این است که غیائی کم‌وبیش به تمامی رویکردهای نقد نو، مگر به دو رویکرد نقد مضمونی و نقد روان‌کاوی وجودی سرژ دوبرووسکی (Serge Doubrovsky)، توجه نشان داده است. باید کوتاه یادآور شد که جلال ستاری بسیاری از نوشته‌های گاستون باشلار را، که در پیدایش و گسترش نقد مضمونی بسیار کارآمد بوده‌اند، به فارسی برگردانده است. نقد مضمونی به‌باور تادیه (Tadié)، پیش از پیدایی زبان‌شناسی و نشانه‌-معناشناسی، که آن را کم‌رنگ کرده بودند، نقش مهمی در رهایی فضای ادبی و حتی دانشگاهی فرانسه از چیرگی نقد سنتی داشته است (Tadié 1987: 75). امروزه، با وجود دگرگونی و فرازونشیب‌های گوناگونش، شکل جدیدی از این رویکرد در پژوهش‌های ادبی و نقد فرانسه حضور دارد و میشل کولو (Michel Collot)، استاد دانشگاه سوربن جدید - پاریس ۳، آن را نمایندگی می‌کند (خطاط ۱۳۸۷: ۹۹-۱۱۲). هم‌اکنون این رویکرد در مقطع‌های آموزشی کارشناسی ارشد و دکتری جزو مفاد درسی رشته ادبیات فرانسه در ایران نیز است؛ کم نیستند پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی که در کشورمان با بهره‌گیری از این رویکرد به بررسی نوشته‌های ادبی پرداخته و می‌پردازند. باید افزود که دیگر رویکردهای نقد نو، یعنی ساختارگرایی، نقد جامعه‌شناختی، و نقد روان‌شناختی نیز هنوز در مقطع دکتری رشته یادشده آموزش داده می‌شوند.

درباره روان‌کاوی وجودی نیز باید گفت که این رویکرد، برخلاف دیگر رویکردهای نقد نو، رشته‌های گوناگون علوم انسانی را سرزنش می‌کند و تنها فلسفه یا همان فلسفه اصالت وجودی سارتر را بهترین ابزار برای بررسی ادبیات به‌شمار می‌آورد. دوبرووسکی می‌اندیشید که فلسفه در رقابت با دیگر رشته‌های علوم انسانی از پهنه پژوهش‌های ادبی بیرون رانده شده است. از این رو او دو نیت در سر می‌پروراند: از رویکردهای «عینی» که به‌گونه‌ای جای‌گزین ادبیات شده بودند^۴ و تنها در پی یافتن قوانین کلی و جبرگرا بودند خرده بگیرد؛ تمام تلاشش را برای زنده کردن بررسی فلسفی ادبیات یا «فلسفه ذهنیت»

به کار ببرد. غیائی در بخش بسیار کوتاهی (۱۳۸۲ ب: ۱۹۳-۲۰۰) از نقد روان‌شناختی متن ادبی به روان‌کاوی هستی‌شناختی ژان پل سارتر می‌پردازد که جلوتر به آن اشاره خواهد شد.

پس از بازیابی نام کتاب‌ها، زمان چاپشان از دو دیدگاه بررسی می‌شود: نخست نقش آن جریان و اندیشمند در اندیشه فرانسوی و سپس بازخورد و پذیرش آن در ایران. پیش از آن باید به گونه‌گزینشی که غیائی به آن دست زده است پرداخت. از میان جریان‌ها و به‌ویژه نظریه‌پردازان هریک از این مسلک‌ها، گزینش او از چندین دیدگاه ارزش‌مند و درخور ستایش است. نخست این‌که غیائی بارت، آن‌هم بارت نشانه‌شناس، را در زمان زندگی‌اش به فارسی‌زبانان شناساند. فراموش نشود که بارت نه تنها در همان زمان در رأس نظریه‌های ادبیات و زبانی بود، بلکه اندیشه‌های او بستر ساز و راه‌نمای کم‌وبیش تمامی جریان‌های فکری، ادبی، و نقد امروزی نیز است. به‌گونه‌ای که رد یا تأثیر این اندیشمند در تمامی وادی‌ها، به‌ویژه ساختارگرایی، پساساختارگرایی، و پسامدرنیسم، که در ایران به‌گونه‌ای ویژه به آن‌ها روی آورده‌اند، آشکار است. همین بس که به موجی اشاره شود که در آن از سال‌ها پیش تا به الآن کم‌وبیش تمامی نوشته‌های رولان بارت را به فارسی برگردانده‌اند. گلدمن نیز از این دید که ساختارگرایی را از فضای بسته و محدود متنی رهاوند و با جامعه‌شناسی، به‌ویژه جامعه‌شناسی مارکسیستی، پیوند زد درخور ارزش است. با آگاهی از این نکته‌ها به‌سادگی می‌توان یکی از ویژگی‌های غیائی را، که درخور ستایش است، این دانست که ایشان در زمینه نقد به‌روز بوده‌اند و برای شناساندن تازه‌های آن به هم‌سخنان ایرانی خود بسیار تلاش کرده‌اند.

۳. پذیرش نوشته‌های غیائی

پرسش بنیادی این است که چرا از نوشته‌های غیائی، مگر شاید نقد تفسیری، پذیرش چندانی نشده است؟ گواه این داوری^۵، که در لوای پرسش اخیر پیش کشیده شده است، تعداد چاپ کتاب‌هاست که در بخش‌های پسین نیز دو نکته دیگر به‌درستی آن گواهی خواهند داد. باین‌همه این داوری با پندار غیائی، دست‌کم در مورد نقد تفسیری، ناسازگار است، زیرا در دیباچه دوم آن می‌خوانیم:

روزی که دست‌نویس نقد تفسیری را به ناشر می‌سپردم، تصور نمی‌کردم که چنین فرجام خوشی پیدا کند. چون کتاب، با وجود حجم کمش، سنگین می‌نمود و انتظار

نمی‌رفت که چندان مورد استقبال قرار گیرد. برخلاف تصور، نه تنها با اقبال دانشجویان کنجکاو مواجه شد، بلکه توجه فرزائگان را نیز جلب کرد. بانوی نویسنده‌ای، طی مقاله بالابلندی در یکی از روزنامه‌های بامداد آن را «پادزهر نقدنویسی» خواند و به دانش‌پژوهان سفارش کرد که آن را «بارها و بارها بخوانند». در کتاب نویسندگان پیش‌رو ایران، فصل نقدنویسی در کشور ما، برپایه تقسیم‌بندی این کتاب آغاز شد. در کارشناسی ارشد ادبیات فرانسه دانشگاه تهران، درسی به نام «نقد تفسیری» گشودند و تدریس آن به‌عهده من گذاشته شد.

آنچه بیش از همه در این بازگفت نگاه را به خود جلب می‌کند نبود داده‌های روشن و بابرهان است. گنگی یکی از ویژگی‌های بارز کتاب‌های غیائی به‌شمار می‌رود و به‌خوبی در این سخن او نیز آشکار می‌شود. وقتی او می‌گوید که توجه «فرزائگان» را به خود جلب کرد، نمی‌توان به‌درستی دریافت مراد او چه کسانی‌اند. هم‌چنین او از «بانوی فرزانه‌ای» یاد می‌کند که نام و نشانش پنهان می‌ماند. از یکی از «روزنامه‌های بامداد» سخن به میان می‌آورد، اما به خواننده‌اش نمی‌گوید که نام آن «مقاله بالابلند» که به ستایش نوشته‌اش پرداخته است چه بوده و در کدام روزنامه و چه‌هنگام چاپ شده است! او حتی در ادامه می‌گوید که «فصل نقدنویسی در کتاب نویسندگان پیش‌رو ایران» «برپایه تقسیم‌بندی کتاب» او انجام شده است، ولی نمی‌گوید این کتاب نوشته چه کسی است و در کدام انتشارات به‌چاپ رسیده است. شاید پرسش بنیادی‌تر این باشد که مراد از این تقسیم‌بندی چیست؟ و غیائی در کدام بخش از کتابش به آن پرداخته است؟

بی‌گمان، درست است که در ایران از بارت نسبت به گلدمن پذیرش بیش‌تری انجام شده است، گرچه به‌ویژه محمدجعفر پوینده در آینده برای برگردان کتاب‌های گلدمن به فارسی و شناساندن نوشته‌ها و اندیشه‌های او بسیار تلاش کرده است. هرچند رویکرد جامعه‌شناختی نقد از مفاد درسی در دانشگاه است، اما نادرند پژوهش‌ها یا رساله‌های دکتری که از رویکرد گلدمن در بررسی یک نوشته ادبی خاص، یک اثر ادبی خارجی، بهره برده باشند. پیاده‌کردن رویکرد ساختارگرایی تکوینی کار چندان آسانی نیست و نیازمند سال‌ها پژوهش و کندوکاو، نه تنها در پهنه ادبیات، بلکه در زمینه جامعه‌شناسی و کاوش‌های میدانی است. گرچه به‌باور کورتز بررسی‌های ساختارگرایانه و نشانه - معناشناسانه مواد موردنیاز و نخستین را برای این‌گونه پژوهش‌ها فراهم می‌سازند، باین‌همه پدیدآوردن پیوند میان این یافته‌های نخستین و ساختار آگاهی جمعی آسان نمی‌نماید به‌ویژه این‌که نمی‌توان روش‌شناسی خاصی یافت تا از آن پیروی کرد.

در پاسخ به پرسش بالا، شاید یکی از نکته‌های بنیادی دست‌کم درباره سه کتاب اول این باشد که این کتاب‌ها روزگاری به چاپ رسیده‌اند که کشور دست‌خوش رویدادهای تاریخی بسیار مهمی چون پیش‌آمدهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، انقلاب فرهنگی، و دفاع مقدس بوده است. بی‌گمان، در بحث پذیرش زیباشناختی، نوشته‌هایی چون *مادام بوواری*، *گل‌های شر*، و *آوازهای مالدرور* هستند که هنگام انتشارشان، به انگیزه‌های گوناگون فرهنگی، زیبایی‌شناختی، اخلاقی، سیاسی، و غیره چندان در فرانسه مورد استقبال قرار نگرفته‌اند. شاید این داوری در پهنه ترجمه نیز درست باشد (Oseki-Dépré 1999: 16).

بنابراین، شاید بر دوش مترجم باشد که به زمان مناسب چنین کاری پی‌ببرد.

به نظر می‌رسد که در آن روزگار، بارت در سنجش با سارتر که نوشته‌های بسیاری از او به فارسی ترجمه شده‌اند، محبوبیت بسیار کم‌تری داشته است. بی‌گمان، نیاز زمان و رویدادهای تاریخی تأثیر به‌سزایی در این پدیده داشته‌اند. البته وضع در فرانسه نیز به همین منوال بوده و طبیعی است که سارتر هم‌چون فیلسوفی که بیش‌تر در راستای منافع جامعه بورژوازی حرکت می‌کرد، برخلاف بارت که سرشت فرهنگی و ساختگی اسطوره‌های طبیعی‌نمای خرده‌بورژوازی را برملا می‌کرد^۷، از پسند بیش‌تری برخوردار بوده باشد. حتی می‌توان این پدیده را هنگام مراسم خاک‌سپاری این دو اندیشمند نیز دید (آلن ۱۳۹۲: ۲۰۸). باید گوش‌زد کرد که رخداد‌های اجتماعی می ۱۹۶۸ فرانسه به اندیشه‌های بارت روی آورده‌اند (ساجدی ۱۳۸۶: ۴۶-۴۷). امروزه در ایران نیز بیش‌ازپیش به بارت می‌پردازند تا سارتر.

افزون‌بر انگیزه‌ای که در بازگفت‌گی غیاثی به آن اشاره شد و هم‌چنین کم‌شوقی هم‌میهن‌انمان به کتاب‌خوانی، شاید طبیعی است که این کتاب‌ها با این‌که در فرانسه به‌روز بوده‌اند، از بخت خوشی در ایران بهره‌مند نشده‌اند. به‌ویژه آن‌که دل‌واپسی‌ها و دل‌مشغولی‌های مردم در آن روزگار چندان با گفت‌وگوهای این نوشته‌ها هم‌خوانی نداشته است.^۸ این مهم به‌ویژه در مورد رویکرد ساختارگرا درست است که از هرگونه ارجاع به برون‌متن رو برمی‌گرداند. افزون‌براین، چه‌بسا هنوز ارزش‌ها و شیوه‌های نقد سنتی بر جامعه آن روزگار چیره بوده است و مانند هر جامعه دیگری در برابر این نوگرایی، به‌ویژه از آن‌رو که سرشار از واژگان جدید و تخصصی بوده، چنین واکنشی از خود نشان داده است. فراموش نشود که نقد نو، به‌سان رمان نو، جوایز خوانشی نو از سوی خوانندگان خود بوده است.

وانگهی، شاید بحث از فرم، ساختار، و پیداکردن پیوندهای میان عناصر سازنده، بدون اشاره به بافتی که گفتمان در آن پدید می‌آید، کاری محافظه‌کارانه‌تر به‌شمار رود. شاید همین

نکته ورود، گسترش، و توجه ویژه به زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی، و دیگر بررسی‌های ساختارگرا و صورت‌گرا را پذیرفتنی می‌کند (Todorov 2007: 8-10). گرچه منظور این نیست که ویژگی‌های چنین رویکردهایی را نادیده گرفت، بلکه فقط تلاش می‌شود دلیل توجه ویژه به آن‌ها را یادآور شد. پرسش بنیادی این است که آیا خود بارت در این بخش از اندیشه‌اش باز مانده است؟ آیا فقط پیاده‌کردن اندیشه‌های دیگران در بررسی برخی نوشته‌ها و یافتن نمودها و نمونه‌هایی برای پشتیبانی کورکورانه از آن‌ها، بدون اندیشیدن به آن‌ها، به رشد اندیشه در کشورمان یاری می‌رساند؟ شگفت‌آور این‌که آن اندیشه‌ها در بستری متفاوت پدید آمده‌اند و پیوسته در حال نقد خویش و دگرگونی‌اند تا کاستی‌های خود را جبران کنند، ولی در کشوری دیگر پیوسته بر آن‌ها پافشاری می‌شود. درنهایت این پذیرش و دنباله‌روی وارد پهنه‌ای می‌شود که با خوی نقد سازگار نیست و در پی پابرجایی سامانه و ساختاری است که بارت سرشت فرهنگی آن را هویدا کرده است. رد این مصرف‌گرایی فکری، که با گذر زمان نمود بیش‌تری هم پیدا کرده است، در نوشته‌های غیائی نیز پیداست. او کم‌کم به سوی عوام‌فهم‌کردن و عامیانه‌سازی مباحث‌های تخصصی گام برداشته است. تلاش برای عوام‌فهم‌کردن نباید به این بینجامد که مطالب تخصصی و در بسیاری موارد چندمعنا در دید خواننده بیش از اندازه پیش‌پاافتاده جلوه کنند. این نکته به‌درستی در *الفبای زبان‌شناسی* نمایان است.

غیائی در سرآغاز این کتاب می‌گوید:

به‌جرت می‌توان گفت که کتاب *مختصر، ساده و مفیدی* که پاسخ‌گوی همهٔ مسائل زبان‌شناسی باشد و *همگان* را به‌کار آید در دست نیست. به همین جهت درصدم برآمدم که کتاب *کم‌حجم و پُرفایده* پرفسور مَنگنو را ترجمه کرده و در اختیار مشتاقان بگذارم.

غیائی پس از شناساندن نویسندهٔ کتاب که چندین مدرک دکتری دارد و بیش از بیست کتاب نوشته است، می‌افزاید که «در این‌جا، نیازی نمی‌بینیم که از *جامعیت کتاب، تازگی مطالب آن، و سادگی بیان* سخنی گفته شود». او در پایان پیش‌نهاد می‌کند که «این کتاب می‌تواند کتاب درس زبان‌شناسی عمومی در *دانشگاه‌ها* شود» (تأکیدها از نگارندهٔ این نوشته‌اند). این جمله‌ها انباشته‌ای است از ویژگی‌های ناسازگار که برای جلب توجه و مجاب‌کردن خواننده از شیوهٔ مناسبی استفاده نمی‌کند. شاید خواننده از چنین گزاره‌هایی این‌گونه برداشت نکند که نگارندهٔ آن‌ها نوشته‌هایی را که

کارآزمودگان (خانلری، باطنی، حق‌شناس، نجفی، دبیرمقدم، صفوی، و ...) پیش از او در پهنه زبان‌شناسی نگاشته‌اند نادیده نمی‌گیرد، چه در درآمد به «همت بلند و پای‌مردی استادان دانشمند و پژوهندگان» و «سودمندی» کتاب‌هایشان اشاره می‌کند، اما دور از ذهن نیست که بپندارد غیائی نیز در مسیر حرکت جامعه بورژوا و اندیشه مصرف‌گرا گام برداشته است. او می‌کوشد چیزی مختصر، ساده، و مفید را، مانند مواد غذایی و خوراکی، در کم‌ترین زمان ممکن به خورد ذهن مشتری‌اش بدهد. از همین رو، برای بهتر شناساندن مطالب پُر‌فایده انباشته‌ای از پرسش‌ها را در پایان هر بخش آماده کرده است تا خاطر خواننده از هضم مطالب دیرهضم آسوده شود و دچار سوءهاضمه نگردد. نکته دیگر این که چرا پروفیسور منگنو برای آموختن و بیان چنین مطالب ساده‌ای در زمینه‌های ادبیات، زبان‌شناسی، تحلیل‌گفتار، فلسفه، معناشناسی، و معناشناسی جدل این همه سال سپری کرده است؟ حتی خواننده‌ای نوپا در زمینه زبان‌شناسی با نگاهی کوتاه به فهرست کتاب به گستردگی دانش زبان‌شناسی و زیرمجموعه‌های آن پی‌می‌برد. و سرانجام آن‌چه پرسش مهمی را برمی‌انگیزد پیش‌نهاد پایانی غیائی است. چرا باید در دانشگاه‌های کشور ساده‌انگاری را رواج داد؟ و به‌راستی رسالت دانشگاه و داشتن دانشجویان به اندیشیدن و ژرف‌اندیشی است یا ساده‌انگاری؟ بی‌گمان، پیدایش اندیشه، پیشرفت آن، به‌چالش کشیدن اندیشه‌ها، و دگرگون‌ساختن آن‌ها در علوم انسانی بی‌چون و چرا با ساده‌انگاری ناسازگارند.

۴. روند ترجمه نزد غیائی

مهم‌ترین و اصلی‌ترین شیوه غیائی در نگارش نوشته‌هایش ترجمه بوده است. او در پنج کتابش روش دیگری در پی نگرفته است، اگرچه در سبک‌شناسی ساختاری و نقد روان‌شناختی متن ادبی خود را مترجم به‌شمار نیاورده است. او خود را در کتاب نخست مؤلف و در کتاب دوم پژوهش‌گر معرفی کرده است، ولی تمامی کتاب‌های او در پهنه ترجمه جا می‌گیرند ولو بخش‌هایی از دو کتاب اخیر به‌قلم او باشند. بنابراین، فعالیت ترجمه غیائی باید موشکافانه بررسی شود، زیرا نکته‌های بسیاری را آشکار خواهد ساخت. نخستین چیزی که هنگام بررسی کتاب‌ها به‌چشم می‌خورد این است که غیائی هر بار کم‌وبیش به‌شیوه متفاوتی عمل کرده است و نمی‌شود روال ویژه و یگانه‌ای در آن‌ها یافت. به‌ترتیب، نخست چاپ دوم *تعداد تفسیری* که پیش‌تر به چهار بخشش اشاره شده است

بررسی می‌شود. غیائی در درآمد این کتاب یادآوری و توجیه نمی‌کند که چرا در گزینش مقاله‌های برگرفته از کتاب‌های بارت سراسر دل‌بخواهی عمل کرده است و این که چنین گزینشی برپایه کدام معیار و منطقی بوده است. به‌دیگرسخن، درآمد کتاب نمی‌گوید که چرا مقاله‌ها از سه کتاب بارت و چرا از هر کتاب مقاله‌هایی ویژه گزینش شده‌اند. افزون‌براین، هرگز نمی‌توان پیوند میان این کتاب‌ها و مقاله‌ها را پیدا کرد. غیائی به چیدمان مقاله‌ها در هریک از کتاب‌های بارت یک‌سر بی‌اعتنا بوده است.^۹ آن‌ها با چینش تازه‌ای در کتابش پدیدار می‌شوند و او هرگز در این باره روشن‌سازی نمی‌کند. غیائی در توالی کتاب‌ها و در چیدمان مقاله‌ها اصل گاه‌شماری را هم از یاد می‌برد و همه را درهم، نابه‌سامان، و نامنسجم ارائه می‌کند.

از نام کتاب، یعنی *نقد تفسیری*، چنین برمی‌آید که به پهنه نقد ادبی و ادبیات وابسته باشد. با این همه، غیائی دو وجه از بارت، یعنی نشانه‌شناس و تحلیل‌گر ادبی را در نوشته‌اش گنجانده است. بی‌آن که مرز بین آن‌ها را برای هم‌سخنان فارسی‌زبان‌ش بازگوید. از مجموع مقاله‌هایی که در کتاب غیائی جا گرفته‌اند می‌توان به مقاله‌هایی از کتاب *اسطوره‌شناسی‌های بارت* («مریخیان»، «بازیچه‌ها»، «دستور زبان آفریقایی»، «اخترشناسی»، «فقیر و رنجبر»، «مشخصات و حدود اسطوره‌امروزی»، و «ساختار حادثه و نظام دلالت‌گر») ارجاع داد که بدون هیچ گمانی در پهنه نشانه‌شناسی دلالت (Dortier 2010: 47) قرار می‌گیرند. بارت در کتاب اخیر کوشیده است تا با رویکردی واکاوانه و خرده‌گیرانه به بررسی نشانه‌های متداول در فرانسه در سال‌های ۱۹۵۰ بپردازد. نیت او آشکارکردن دلالت ضمنی گفتمان‌های خرده‌بورژوازی بود تا نقاب به‌ظاهر طبیعی را از چهره فرهنگی، قراردادی، و ساختگی آن‌ها بردارد. گرچه بارت زمان کوتاهی به نشانه‌شناسی پرداخت، نشانه‌شناسی بارتی از آن‌رو که آکنده از گونه‌ای اندیشه سیاسی و اعتراضی بود توانست بازتاب چشم‌گیری در دوران پراشوب می ۱۹۶۸ پیدا کند.

بنابراین، مقاله‌های این کتاب در دو پهنه متفاوت سامانه ادبی و سامانه نشانه‌شناختی جای می‌گیرند و نام نقد تفسیری هرگز گویای چنین امری نیست. درست است که در نشانه‌شناسی، یعنی دانش بررسی سامانه نشانه‌های غیرکلامی، از دستاوردهای زبان‌شناسی^{۱۰} بهره می‌گیرند و سامانه زبانی نیز این توانایی را دارد که از دیگر سامانه‌های غیرکلامی سخن بگوید (Benveniste 1974: 61-62)، ولی سرشت نشانه‌های کلامی^{۱۱} یک‌سر با هستی نشانه‌های غیرکلامی تفاوتی بنیادی دارد. از این‌رو نمی‌توان مقاله‌های گفته‌شده را در پهنه ادبیات و نقد ادبی جای داد.

اکنون نوبت شیوه‌ای است که غیائی برای برگردان مقاله‌های بارت به فارسی در پیش گرفته است. برای نمونه می‌توان متن فرانسوی مقاله «اسطوره، امروزه» را با برگردان فارسی آن مقایسه کرد. همین بس که کتاب *اسطوره‌شناسی‌های بارت* را ورق زد تا دریافت که این مقاله بلند دربرگیرنده ۵۲ صفحه است، یعنی از صفحه ۱۸۱ تا صفحه ۲۳۳. برگردان فارسی این مقاله در کتاب غیائی به ده صفحه بدل شده است!^{۱۲} این نکته در مورد دیگر مقاله‌های بارت نیز درست است. پرسش این است که آیا یک مترجم حق دارد بدون بیان هیچ توضیح یا توجیهی به خواننده‌اش متن اصلی را دل‌بخواه حذف کند و چنین دیگری به آن بدهد؟ آیا خواننده فارسی‌زبان با خواندن برگردان فارسی می‌تواند به درک درستی از اسطوره از دیدگاه بارت دست یابد؟ اکنون می‌توان دریافت که چرا این «کتاب با وجود حجم کمش، سنگین» می‌نماید. هم‌چنین می‌توان پی‌برد که چرا «بانوی نویسنده‌ای، طی مقاله بالابندی در یکی از روزنامه‌های بامداد [...] به دانش‌پژوهان سفارش کرد که آن را **بارها و بارها بخوانند**». پرسش دیگر این‌که چگونه فصل نقدنویسی در ایران بر پایه‌بخش‌بندی نارس این کتاب انجام شده است؟ ترجمه غیائی نه تنها به متن اصلی وفادار نیست و از اصول علمی و دانشگاهی پیروی نمی‌کند، بلکه هم‌سخنانش، به‌ویژه دانشجویان را گم‌راه می‌سازد. ترجمه غیائی از نیت بنیادین ترجمه، که از دیدگاه لادمیرال این است که «ما را از خواندن متن اصلی معاف کند» (Ladmiral 1994: 15) بسیار دور می‌شود.

غیائی در کتاب دوم خود از شیوه دیگری پیروی می‌کند، چه این نوشته به‌گونه‌ای دیگر پدید می‌آید. نام غیائی هم‌چون نویسنده کتاب روی جلد نمایان می‌شود. او در درآمد می‌گوید که اساس این کتاب «جزوه درسی» «عناصر سبک‌شناسی» به‌شیوه ساختاری نوشته آقای باروکو استاد دانشگاه نیس است. کتاب سرشار است از نمونه‌های فارسی که غیائی به آن افزوده است. او در بخش پایانی درآمد نیز قول می‌دهد که کتابی دیگر با نام اصول سبک‌شناسی ساختاری بنویسد، ولی تاکنون به عهدش وفا نکرده است. درآمد غیائی دستاویزی است برای این پرسش که چرا و برپایه کدام معیار یک جزوه درسی دانشگاهی در فرانسه باید مبنای یک کتاب در ایران قرار بگیرد؟ این پرسش درخور اهمیت است چون در سال ۱۹۸۶، یعنی سه سال پیش از انتشار کتاب غیائی، کتاب بسیار مهمی با نام *عناصر سبک‌شناسی نوشته ژرژ مولینی (Georges Molinié)* در فرانسه چاپ شده بود که از ارزش بسیاری در سبک‌شناسی برخوردار بوده و است، به‌گونه‌ای که حتی امروزه نیز به آن ارجاع می‌دهند. ساده‌انگاری و عوام‌فهمی در این کتاب هم حضوری پررنگ دارد.

کتاب نخست و سوم، یعنی *نقد تکوینی*، از دیدگاه‌های بسیاری مانند هم هستند و بیش‌تر نکته‌هایی که درباب کتاب نخست گفته شد درباره این کتاب، که ده بخش دارد، درست است. در پایان بخش سوم، درمی‌یابیم که سه بخش آغازین تا صفحه ۱۶ نوشته غیائی‌اند و به ترتیب زندگی‌نامه گلدمن، تعریف ساختارگرایی، و ساختارگرایی تکوینی را در بر می‌گیرند. غیائی در پایان بخش سوم، در پانوشت می‌گوید که هفت بخش دیگر کتابش مقاله‌هایی نوشته گلدمن‌اند و از سه کتاب متفاوت او گزینش شده‌اند. غیائی این‌بار معیار انتخابش را یادآوری و توجیه می‌کند؛ او می‌گوید «گلچینی که تقدیم خوانندگان می‌شود طوری انتخاب شده است که مقاله‌ها از لحاظ موضوع پی‌گیر باشند و دید کاملی از دستگاه نقد گلدمن به خواننده بدهند». مقاله آخر، از دیدگاه اصل گاه‌شماری، پس از سه مقاله نخستین جای می‌گیرد. در زندگی‌نامه گلدمن از کتاب‌هایی چون *خدا ی پنهان* و *دفاع از جامعه‌شناسی رمان* نام برده می‌شود، ولی هیچ مقاله‌ای به‌ویژه از کتاب *دفاع از جامعه‌شناسی رمان*^{۱۳} گزینش نمی‌شود. بی‌گمان، برای این‌که خواننده فارسی‌زبان «دید کامل»ی از سامانه نقد گلدمن داشته باشد، باید به‌ناچار با بخش‌هایی از این کتاب هم‌چون «مقدمه‌ای بر مسائل جامعه‌شناسی رمان»، «رمان نو و واقعیت» و به‌ویژه «روش ساختارگرایی تکوینی در تاریخ ادبیات» آشنا شود. شگفت‌آور این‌که کتاب غیائی بدون هیچ تغییری (مگر سه تغییر کوچک در فهرست کتاب) دوباره چاپ شده است و، برخلاف *نقد تفسیری*، که غیائی در آمدی بر ویراست دوم آن نوشته بود و از پذیرش و بازخورد آن در بازه زمانی میان دو چاپ صحبت کرده بود، این‌بار همه‌چیز یک‌سر در سکوت انجام شده است و انتشارات و مترجم از چاپ اول آن حرفی به‌میان نیاورده‌اند.

غیائی در کتاب چهارم خود چه شیوه‌ای پیش گرفته است؟ این کتاب دو بخش دارد که غیائی آن‌ها را از هم سوا کرده است: بخش بزرگی از آن (غیائی ۱۳۸۲ ب: ۱۲۰-۱۲۲). «ترجمه کامل کتاب *درآمدی به اصول روان‌کاوی فروید*، نوشته میشل هائر، استاد دانشگاه پاریس است» (همان: ۱۱) و بقیه (همان: ۱۲۳-۲۰۰) «پژوهش‌های ما در انبوه کتاب‌های تخصصی است». این کتاب فهرستی ندارد. غیائی در درآمد به لزوم برگردان کتاب یادشده به فارسی^{۱۴} نمی‌پردازد و نخست از سرگذشت، نوشته‌ها، و اندیشه‌های فروید، سپس از پیوند بین روان‌شناسی و ادبیات و در پایان از حضور ضمیر ناخودآگاه و نقد روان‌شناختی در ادبیات فارسی، حتی خیلی پیش‌تر از فروید! سخن می‌گوید. او سپس حکایتی را بازگو می‌کند و تفسیر آن را بر دوش خواننده می‌گذارد! خوش‌باورانه و ساده‌اندیشانه است که پس از پیدایش هر اندیشه‌ای در پی آن بود تا هستی آن را از پیش در سنت و ادبیات ایران

نشان داد، زیرا بسیاری از آن‌ها انگاره‌هایی مدرن به‌شمار می‌روند که در بستر اندیشه‌ای و تاریخی ویژه‌ای پدید آمده‌اند و از همین رو پیدایش آن‌ها در سامانه اندیشه‌ای دوران پیش از آن در باور نمی‌گنجد.

درباره کیفیت ترجمه غیاثی نیز، برپایه کتاب چهارم، می‌توان از چندین نکته سخن گفت. نخست این‌که او نام کامل کتاب فرانسوی را به فارسی برگردانده است. از برگردان فهرست کتاب و کتاب‌شناسی آن به فارسی روی برگردانده و از بازنویسی منبع‌های متن اصلی نیز دوری جسته است. آرایش متن اصلی را نیز دگرگون کرده است. نام کتاب‌ها در متن اصلی به صورت خط کج نوشته شده‌اند، ولی در متن فارسی میان دو گیومه جای گرفته‌اند. این درحالی است که در متن فرانسوی بازگفت‌های فروید میان دو گیومه گنجانده شده‌اند. گاهی غیاثی برخی از واژه‌ها را دل‌خواهانه پررنگ‌تر کرده و حتی برخی از آن‌ها را میان دو گیومه جای داده است، آن‌چه موجب می‌شود خواننده فارسی‌زبان نتواند جمله‌های فروید را از جمله‌های هائر تمیز دهد. روی هم رفته، غیاثی به شکل ظاهری و چینش متن هیچ توجهی نکرده است و متنی یک‌سر دگرگون به هم‌سخن فارسی‌زبانش عرضه کرده است.

۵. اعتبار منبع‌های انتخابی

به نکته‌های بنیادی درباره کتاب نخست و سوم غیاثی اشاره شد. این دو کتاب، باوجود خرده‌هایی که به‌ویژه به‌شیوه گزینش محتوایشان وارد است، از اندیشمندان بزرگ و تأثیرگذاری انتخاب شده‌اند. پیش‌تر گفته شد که کتاب دوم، یعنی *درآمدی بر سبک‌شناسی ساختاری* (که در ادامه بیش‌تر به آن پرداخته می‌شود) بر مبنای یک جزوه درسی پدید آمده است و از همین رو اعتبار علمی چندانی ندارد. برگزیدن یک جزوه درسی می‌توانست فقط در نبود منبع‌ها و کتاب‌های مهم در پهنه سبک‌شناسی پذیرفتنی باشد، ولی خوب می‌دانیم که چنین نیست (با این‌همه «راست‌گویی» غیاثی در یادآوری این نکته که این کتاب از یک جزوه درسی پدید آمده ارزش‌مند و درخور ستایش است).

این بخش از نوشته کنونی بیش‌تر به بررسی کتاب دوم و چهارم غیاثی می‌پردازد، چه از بسیاری جهات با کتاب‌های دیگر او هم‌سو نیستند. پیش از آن باید کوتاه به کتاب آخر پرداخت که در بخش پیشین از آن سخنی به میان نیامده است. باوجود خرده‌هایی که پیش‌تر به آن گرفته شد، این نوشته می‌تواند به اعتبار نام‌نگارنده‌اش، که نوشته‌های بسیار مهم و

قابل استنادی در پهنه ادبیات و دانش زبانی نگاشته است، در کنار کتاب‌های نخست و سوم گنجانده شود. ولی بررسی عناصر پیرامینی در نهایت نکته‌ای را که در تمامی این پنج کتاب مشترک است آشکار می‌سازد. این وجه مشترک از آن‌رو از ارزش تلاش غیائی می‌کاهد که بر نبود تکیه دارد. این نبود همان غیاب نام فرانسوی کتاب‌هایی است که غیائی آن‌ها را به فارسی برگردانده است. باید افزود که نام نگارندگان کتاب سوم و چهارم نیز از این اصل پیروی می‌کند. افزون‌براین، در بیش‌تر موارد غیائی از دادن برابر لاتین برخی واژه‌ها خودداری کرده است که همین، دست‌کم امروزه، از کیفیت نوشته‌هایش به‌ویژه در محیط‌های دانشگاهی و فرهنگستانی می‌کاهد. وانگهی، دومینیک منگنو سال‌ها پیش از نگارش این کتاب، کتابی دوجلدی با نام *درآمدی بر زبان‌شناسی* (در کتاب‌شناسی موجود است) با همکاری دو نفر دیگر نوشته بود که بی‌گمان، این نوشته بیش‌تر با ویژگی‌هایی که غیائی برای *الفبای زبان‌شناسی* به‌کار برده است هم‌خوانی دارد.

اکنون نوبت می‌رسد به دومین و چهارمین کتاب غیائی. نبود هرگونه کتاب‌شناسی مشخص و داده‌های موردنیاز در شناسنامه کتاب شاید ذهن خواننده را به این سو سوق بدهد که غیائی خواسته است ردّ نوشته‌های فرانسوی را از بین ببرد. هرچند شاید در نگاه نخست گزینش برخی نام‌ها از سوی غیائی ناشیانه به‌نظر برسد، ولی بسیار هوشمندانه و نیت‌مند انجام شده و بیش‌تر در راستای گم‌کردن ردّ کتاب‌های فرانسوی بوده است. بررسی‌ها نشان می‌دهند که نام برخی از کتاب‌های غیائی گم‌راه‌کننده‌اند و با درون‌مایه نوشته هیچ پیوندی ندارند. افزون‌براین، ذهن را به سوی دیگری سوق می‌دهند، زیرا نام دیگری به‌جای نام اصلی کتاب گزینش شده است و چون کتاب کتاب‌شناسی ندارد، پیدا کردن کتاب فرانسوی آن هم در زمان انتشار کتاب و با توجه به ابزارها و داشته‌های آن زمان، به‌هیچ‌وجه کار آسانی نبوده است، کم‌این‌که امروزه هم به‌سختی می‌توان به برخی از آن‌ها دسترسی داشت.

پیش از گسترش چنین نکته‌هایی باید گفت که گرچه سبک‌شناسی ساختاری یک کتاب‌شناسی نارسا دارد، همان هم گم‌راه‌کننده است، زیرا غیائی در این «کتابش» از هیچ‌یک از کتاب‌های لاتینی که نام می‌برد استفاده نکرده است، چه کتاب از آن او نیست و سراسر، مگر نمونه‌ها که برگرفته از کتاب‌های فارسی‌اند، از همان کتاب نخست، که نامش در کتاب‌شناسی هست، ترجمه شده است. افزون‌براین، غیائی بسیاری از نمونه‌های کتاب فرانسوی را ناپدید و نمونه‌های فارسی را جای‌گزین آن‌ها کرده است. از همین رو شگفت‌آور است که غیائی نه در شناسنامه کتاب و نه در آغازش از نام کتاب فرانسوی

یادی نکرده است و آن را در فهرست منبع‌های مورداستفاده خود و در پایان کتاب جای داده است. درحقیقت، برخلاف آنچه غیائی در درآمد این کتاب می‌گوید، هرگز اساس این کتاب یک جزوه درسی نبوده است، بلکه کتابی بوده با نام عناصر سبک‌شناسی نوشته باروکو که به سال ۱۹۷۲ در فرانسه به چاپ رسیده است. غیائی هفده سال پس از آن، فقط با افزودن چند نمونه فارسی به آن، کتاب را از آن خود کرده است.

۶. تصویر مخدوش

واژه سبک‌شناسی ساختاری (که غیائی بر پایه داده‌های موجود بر روی جلد کتاب باروکو آن را برگزیده است) ذهن را به سوی سبک‌شناسی ساختاری ریفاتر (Riffaterre) سوق می‌دهد، ولی کتاب غیائی هیچ پیوندی با سبک‌شناسی ریفاتر ندارد. واژه سبک‌شناسی ساختاری واژه‌ای یک‌سر ناسازمند است، زیرا ساختارگرایی مخالف سرسخت سبک‌شناسی به‌شمار می‌رفته است (Gardes-Tamine 2001: 4). زبان‌شناسی، که خود از پایه‌های ساختارگرایی بود، به ستیز با سبک‌شناسی پرداخت تا به چیرگی آن پایان دهد. دوران درخشش و فرمان‌روایی سبک‌شناسی به بازه زمانی ۱۸۷۰ تا ۱۹۶۰ برمی‌گردد (Compagnon 1998: 215) و پس از آن، زبان‌شناسی تاج قدرت را از سر سبک‌شناسی برداشت، که جانشین فن بلاغت (rhetorique) شده بود، چه زبان‌شناسی اصل بنیادین سبک‌شناسی، یعنی هم‌معنایی (synonymie)، را به چالش کشید. سبک‌شناسی سبک را گزینشی آگاهانه از میان داشته‌های گوناگون بیانی به‌شمار می‌آورد، چه از دیدگاه سبک‌شناسی می‌توان یک محتوای ثابت را به شیوه‌های گوناگون بیان کرد. چنین اصلی در پیوند تنگاتنگ با انگاره‌ای دیگر، یعنی نیت‌گرایی بود که پیوسته نقد نو، زبان‌شناسی، و ساختارگرایی سخت به آن خرده می‌گرفتند.

به‌دیگر سخن، فقط زمانی می‌توان از سبک‌شناسی سخن به‌میان آورد که فاعل سخن‌گو یا نویسنده بتواند از میان شکل‌های گوناگون بیانی به گزینش دست بزند. چنین گزینشی خود بر پایه این مبنا که اندیشه بر زبان پیشی می‌گیرد استوار است. زبان‌شناسان این توهم هم‌معنایی را که بر پایه آن می‌توان یک محتوا را به شیوه‌های گوناگون بیان کرد نمی‌پذیرفتند و با آن دشمن بودند، زیرا از دیدگاه آن‌ها شکل‌های بیانی گوناگون تفاوت‌های معنایی را در پی خواهد داشت. به سال ۱۹۶۶، امیل بنونیست (Benveniste) در مقاله‌ای با نام «مقوله‌های تفکر و مقوله‌های زبان» می‌گوید که اندیشه بدون زبان، آن‌چنان گنگ، به‌هم

پیوسته، و یک پارچه است که هرگز بیان‌شدنی نیست. او سپس نتیجه می‌گیرد که «بنابراین نه تنها انتقال اندیشه، بلکه حتی پیش از آن پیدایش اندیشه نیز در گرو صورت‌های زبانی است» (Benveniste 1966: 64). اندیشه فقط پس از آن‌که با چهارچوب‌های زبانی هم‌خوان شود در پهنه شناخت و بیان جای می‌گیرد (ibid.). بدین ترتیب، نظریه هم‌بستگی جدایی‌ناپذیر زبان و اندیشه، یعنی همان اصل مشترکی که فلسفه، زبان‌شناسی، و نظریه ادبی معاصر بر آن پافشاری می‌کردند، توانست اصل سنتی هم‌معنایی را از بین ببرد و از پایان بررسی‌های سبک‌شناختی خبر دهد.

همین بس که درآمدی را که غیائی برای این کتاب نگاشته است خواند تا پذیرفت که او نمی‌توانسته از نکته‌هایی که در بندهای پیشین از آن‌ها سخن گفته شده است بی‌خبر بوده باشد (غیائی ۱۳۶۸ الف: ۵-۷). شاید بتوان صفحه ۱۳۱ «کتاب» غیائی را، که نامش «ساختار بیان شاعرانه» است، کمی با نام کتاب هم‌خوان و سازگار دانست، اگرچه این بخش هم هم‌چون درآمدی است که داده‌های نخستین و پایه‌ای را برای گام پس‌از آن، که همان شناساندن ساختارگرایی است، آماده می‌کند. باوجوداین، آن‌چه از پی می‌آید بیش از آن‌که در پهنه سبک‌شناسی جای بگیرد بیش‌تر در پهنه بررسی‌های زبان‌شناختی متن ادبی گنجانده می‌شود. به‌دیگر سخن، گنجاندن این دست بررسی‌ها در سبک‌شناسی همانا ازدست‌رفتن جایگاه سبک‌شناسی و ذوب‌شدن آن در بررسی‌ها و پژوهش‌های زبان‌شناختی است.

به نظر می‌رسد باروکو تلاش می‌کند با واردکردن دستاوردهای زبان‌شناسی در پهنه بررسی‌های سبک‌شناختی، کماکان آن را پویا و زنده نشان دهد. در صفحه ۷۲ کتاب باروکو، در بخشی با نام «ارزش‌های درونی»، او از ویژگی درونمان (immanent) ادبیات و اثر ادبی سخن می‌گوید. درست‌تر است که بخش پیشین، این بخش و حتی بخش پس‌از آن، یعنی «کارکرد شاعرانه» را بیش از آن‌که در پهنه ساختارگرایی جای داد، در حوزه صورت‌گرایی روس گنجانند. شاید آن‌چه بیش‌تر نام کتاب غیائی را آشکارا به چالش می‌کشد بخشی باشد با نام «کارکرد شاعرانه زبان». باروکو در این بخش اذعان می‌کند که هرآن‌چه تاکنون از آن سخن گفته است در حوزه کارکرد بیانی جای می‌گیرد و تا این‌جا پدیده سبک بیش‌تر در این حوزه بررسی شده است. باید کوتاه یادآور شد که کارکرد بیانی به برون‌متن ارجاع می‌دهد و انگاره‌ای چون نویسنده را بر اثر ادبی مقدم می‌داند. این اصل هم برخلاف اصل پایه‌ای زبان‌شناسی ساختارگرایی سوسور است که بر پایه آن نشانه از هرگونه ارجاعی به برون‌زبان خودداری می‌کند؛ سوسور هم‌بستگی و یگانگی دال و مدلول و ارزش نشانه را درون‌زبانی و افتراقی می‌داند.

باروکو در ابتدای بخش یادشده، پس از اشاره کوتاهی به محتوای بخش‌های پیشین، می‌گوید که زین پس سبک‌شناسی به کارکرد شاعرانه زبان می‌پردازد. همین دستاویزی می‌شود برای شناساندن الگوی ارتباط از دیدگاه یاکوبسن (Barucco 1972: 72). می‌توان گفت که کتاب باروکو بیش‌تر خواننده‌اش را با رویکردهای گوناگون سبک‌شناسی آشنا می‌کند و به‌هیچ‌وجه محتوای کتاب او با نام «کتاب» غیائی جور در نمی‌آید. نامی که غیائی برگزیده است تصویری سراسر نادرست و مخدوش از کتاب باروکو نشان می‌دهد. باروکو خود روی جلد کتابش به این مهم اشاره می‌کند، ولی یا غیائی آن را نادیده می‌گیرد یا می‌خواهد آن را نادیده بگیرد تا بتواند «کتاب» دیگری به خواننده فارسی‌زبان ارائه دهد. تلاش غیائی برای دادن دالی متفاوت و اجباری به مدلول دیگری با شکست روبه‌رو می‌شود و همین نبود هم‌خوانی و سازگاری دال ساختگی او را لو می‌دهد. پرسش بنیادی این است که چرا باید چنین نامی را برای کتاب فرد دیگری برگزید آن هم کتابی که از پیش نام دیگری داشته است؟

نگاهی هرچند کوتاه به فهرست مطالب نشان می‌دهد که بخش بزرگی از کتاب باروکو به دو جریان سبک‌شناسی بیان و سبک‌شناسی فرد اختصاص دارد که به‌هیچ‌وجه در پهنه ساختارگرایی جای نمی‌گیرند، زیرا هر دو جریان بر پیوند میان زبان و فاعل سخن‌گو پافشاری می‌کنند. حتی در بخشی از کتاب که در آن از سبک‌شناسی ایتالیایی سخن به میان می‌آید، گفته می‌شود که چنین رویکردی نگاه سوسور به زبان را نمی‌پذیرد. درباره دیدگاه بالی (Bally) نیز باید گفت که زبان‌شناسی او در گستره‌ای میان زبان و گفتار جای می‌گیرد. تازه در صفحه ۸۱ کتاب باروکو (غیائی ۱۳۶۸ الف: ۱۶۷)، از رویارویی کارکرد ارجاعی و کارکرد شاعرانه زبان صحبت به میان می‌آید. از دیدگاه او فقط بررسی کارکرد شاعرانه به دریافت سرشت شاعرانه و ادبی یک نوشته می‌انجامد. در همین بخش از کتاب هم مراحل پیشرفته‌ای از پیوند زبان و ادبیات بررسی نمی‌شود. در همان صفحه جمله‌ای از باروکو وجود دارد که به‌درستی از دیدگاه زبان‌شناسی چشم‌اسفندیار سبک‌شناسی است. هنگام بیان نمونه‌ای از تراچینی (Terracini) که در آن او به واکاوی دو شعر از لئوپاردی (Léopardi) می‌پردازد، در ادامه می‌گوید: «موضوع دو شعر یکی است». این گزاره باز به همان اصل هم‌معنایی سبک‌شناسی ارجاع می‌دهد. حتی زمانی که از تراچینی و روند سبک‌آفرینی او سخن به میان می‌آید، تراچینی این مهم را در پیوند با آفریننده بررسی می‌کند. گرچه تراچینی (Barucco 1972: 83) بر «استقلال شکلی سبک» پافشاری می‌کند، کماکان آن را پی‌آمد «آرامش پالایش‌گونه نویسنده» (l'apaisement cathartique de l'écrivain) می‌داند و

هنوز چندان از بند انگاره نویسنده رها نشده است. حتی غیائی نیز هنگام دادن یک نمونه به مقایسه رحمانی و حافظ (غیائی ۱۳۶۸ الف: ۱۷۱) می‌پردازد و آشکار نیست بر چه پایه‌ای به این برآیند می‌رسد که «ضمیر دردمند رحمانی در این شعر نمایان‌تر از موقعیت تکوینی شعر حافظ است. پالایش روحی حافظ بیش‌تر است». هنوز از نیت و بازنمایی سخن به‌میان می‌آید؛ انگاره‌هایی که در پهنه ساختارگرایی جایی ندارند.

شاید اوج گفته‌های روشن‌بینانه باروکو را باید در صفحه ۸۶ کتابش جست که غیائی آن را به‌خوبی در «کتابش» این‌گونه به فارسی برمی‌گرداند:

با گم‌شدن فرد در آفرینش ادبی، چنین می‌نماید که مفهوم سبک نیز، که از هم‌بستگی آن با فرد سخن گفته بودیم، خودبه‌خود محو شود و همان وجود سبک‌شناسی مورد چون و چرا قرار می‌گیرد. ناگفته نماند که عملاً نیز ساخت‌گرایان در پژوهش‌های خود هیچ‌گاه از سبک سخن نمی‌گویند (همان: ۱۷۵-۱۷۶).

جالب این‌که بخش آخر کتاب، درست پیش از نتیجه‌گیری، با نام «به‌سوی سبک‌شناسی کیفی» نیز بر اصلی تکیه دارد که ساختارگرایی آن را نمی‌پذیرد. افزون‌براین، در یک بند از سه اصل بنیادین یاد می‌شود که ساختارگرایی و نظریه ادبیات مدرن آن‌ها را به چالش کشیده‌اند: «غایت»، «داوری»، و «مؤلف»! (Barucco 1972: 92؛ غیائی ۱۳۶۸ الف: ۱۸۵). پرسش بنیادی این‌که نام و درآمد کتاب بیش‌تر از تلاش نویسنده برای گم‌راه کردن خواننده خبر می‌دهند یا از نداشتن شناخت درستی از زبان‌شناسی، ساختارگرایی، و سبک‌شناسی؟

۷. نام گم‌راه‌کننده

نداشتن شناخت درست از یک جریان و شناساندن تصویری دست‌کاری‌شده از آن در چهارمین کتاب غیائی نیز نمایان است. تردیدی نیست که واژه نقد روان‌شناختی (psychocritique) نام شارل مورون (Charles Mauron) را به ذهن متبادر می‌کند که با آفرینش این واژه دو نیت را دنبال می‌کرد. نخست این‌که او می‌خواست رویکردش را از دو نگرش دیگر، یعنی روان‌کاوی درمانی و زندگی‌نامه روان‌شناختی (psychobiographie) سوا کند که هردو زیر نفوذ روان‌کاوی فروید بودند. برخلاف رویکرد نخست، که چیرگی روان‌کاوی درمانی را در نقد ادبی در پی داشت، مورون خواهان آن شد که دیدگاه انتقادی دربرابر دیدگاه درمانی برتر شمرده شود. او دیدگاه جبرگرایی زندگی‌نامه روان‌شناختی را نیز از آن‌رو که برای آشفتگی‌های دوران کودکی

نقشی بنیادین و تعیین‌کننده در نوشته ادبی قائل بود رد کرد. افزون‌براین، مورون می‌کوشید رویکردش را از گونه‌ای دیگر از واکاوی روان‌شناختی متن ادبی، که با الهام از نظریه‌های یونگ در پی کهن‌الگوهای برخاسته از ناخودآگاه جمعی بود، جدا کند. تمام دل‌واپسی مورون این بود که نقش بنیادین و جایگاه نخست را در بررسی‌های روان‌کاوانه به ادبیات بازگرداند. از همین رو، او پیش‌نهاد کرد که پس از خواندن همه نوشته‌های یک نویسنده، خوانشی از همه زندگی‌اش از ورای نوشته‌هایش انجام شود. نوآوری و تازگی شیوه خوانش ساختاری مورون را باید در این جست که گرچه زندگی خاستگاه اثر است، اثر و نوشتار ناخودآگاه را ساختارمند ساخته و به آن شکل و معنا می‌بخشند. پس دو واژه نقد روان‌شناختی و شارل مورون پیوندی ناگسستنی با هم دارند و خواسته هر خواننده‌ای از کتاب غیائی نیز چنین است.

غیائی در درآمد می‌گوید که کتابش دربردارنده دو جلد است: برگردان کامل کتاب هائر و «جلد دوم پژوهش‌های ما در انبوه کتاب‌های تخصصی». نخست باید جلد دوم (غیائی ۱۳۸۲ ب: ۱۲۴-۲۰۰) را بررسی کرد. غیائی آن را به دو فصل، «درآمدی به اصول روان‌کاوی متن» (همان: ۱۲۴-۱۳۸) و «عمده‌ترین روش‌های تحلیل متن» (همان: ۱۳۹-۲۰۰)، بخش می‌کند. او در آغاز این فصل به خواننده قول می‌دهد که چهار منتقد را به او بشناساند: ژان دُلّه، شارل مورون، ژان بلمن نوئل، و ژولیا کریستوا. نخست این‌که به جای کریستوا از روان‌کاوی وجودی ژان پل سارتر، که بنیان اندیشه فروید را نمی‌پذیرد، سخن می‌گوید. همان‌گونه که در بند پیشین نیز یادآوری شد، مورون با رویکرد زندگی‌نامه روان‌شناختی دُلّه مخالف بود. روی هم‌رفته فقط هجده صفحه از کتاب دویست‌صفحه‌ای غیائی، یعنی از صفحه ۱۶۸ تا ۱۸۶، با نام کتابش هم‌خوانی دارد. درست است که غیائی سرانجام در این بخش، که نامش «شارل مورون، نقد روان‌شناختی» است، به شناساندن نقد روان‌شناختی متن ادبی می‌پردازد، ولی نمی‌توان بین این بخش و دیگر بخش‌ها، به‌ویژه بخش اصلی کتاب، یعنی همان کتاب هائر (همان: ۱۲۰-۱۲۱)، هیچ‌گونه پیوندی برقرار کرد. این کتاب غیائی تصویر نادرستی از نقد روان‌شناختی به خواننده فارسی‌زبان نشان می‌دهد و او را گمراه و سردرگم می‌سازد. پرسش این است که آیا پژوهش‌گر غیائی نقد روان‌شناختی را خوب نمی‌شناسد یا این‌که، بر پایه کتاب فرد دیگری، دست به ساختن کتاب جدیدی می‌زند که سراسر گمراه‌کننده است؟ پرسش دیگر این‌که چرا باید دست به ساخت چنین کتاب‌هایی زد؟

نوبت می‌رسد به جلد نخست کتاب. پرسش بنیادی که هنگام خواندن کتاب چهارم غیائی باید با آن دست‌وپنجه نرم کرد این است که کتاب هائر بیش‌تر در گستره روان‌شناسی جای می‌گیرد یا در پهنه نقد ادبی؟ نخست این‌که بیش‌تر نوشته‌های میشل هائر در پهنه فلسفه جای می‌گیرند و نمی‌توان در این نوشته او هیچ پیوندی میان اندیشه‌های فروید و ادبیات پیدا کرد. باید یادآور شد که هائر در هیچ‌جا از کتابش نمی‌گوید که می‌خواهد بین ادبیات و روان‌کاوی فروید پیوندی بیابد و تنها نیت او یک خوانش امروزی از یکی از کتاب‌های فروید است. از همین رو نام کتابش را *مقدمه‌ای بر روان‌کاوی، فروید برگزیده* است. بنابراین، هم‌گزینش این کتاب از سوی غیائی از بنیان اشتباه بوده است و هم او می‌خواسته از این کتاب به‌گونه‌ای دیگر بهره ببرد. با خواندن کتاب هائر فقط می‌توان به یک آشنایی ابتدایی با یکی از کتاب‌های فروید (*درآمدی بر روان‌کاوی*) دست یافت و شاید تنها در آمدی باشد به دیگر نوشته‌های فروید روان‌کاو.

برای نمونه همین بس که به دو بخش از کتاب اشاره شود. هائر در صفحه ۱۱۱ به‌روشنی می‌گوید که «روان‌کاوی پیش از هرچیز یک «شیوه درمان» است، و نه یک نظریه». هم‌چنین می‌توان در صفحه ۱۱۵ خواند که از دیدگاه هائر در این کتاب فروید «مسائل روان‌شناسی مذهبی، اجتماعی، یا هنری بررسی نشده‌اند». شاید نوآوری مترجم این می‌بود که پیوندی میان مبانی گفته‌شده در کتاب هائر با ادبیات برقرار می‌کرد، که در این صورت هم کم نیستند کتاب‌هایی که در آن‌ها شاهد پیاده‌کردن اصول روان‌کاوی فروید در متون ادبی هستیم. شاید بتوان گفت که فقط مطالب موجود در صفحات ۱۳۴ و ۱۳۵ با نام کتاب هم‌خوانی دارند. غیائی در صفحه ۱۳۶ هم از کتاب فروید، *آینده یک توهم* یاد می‌کند و می‌گوید که در آن تفسیر روان‌کاوانه هنر مطرح می‌شود، ولی نمی‌گوید چرا از این کتاب فروید در نوشته‌هایش بهره‌ای نبرده است.

۸. نتیجه‌گیری

غیائی کوشیده است اندیشه‌های روز فرانسه را در پهنه نقد نو به ایرانیان بشناساند، ولی برای این کار شیوه مناسبی را به‌کار نبرده است، از همین رو تلاش او برای رسیدن به این نیت ناکام مانده است. بررسی‌ها نشان می‌دهند که با گذشت زمان از کیفیت علمی و فرهنگستانی نوشته‌های او نیز کاسته شده است. او در آغاز تلاشش، مقاله‌های گوناگون یک اندیشمند بسیار مهم را از کتاب‌های متفاوت او برمی‌گزیند و آن‌ها را،

بدون دادن هیچ توضیح و توجیهی به خواننده‌اش، با چیدمان جدیدی در یک کتاب گردآوری می‌کند. نقد تفسیری نه تنها به چیدمان مقاله‌ها در کتاب‌های فرانسوی اهمیتی نمی‌دهد، بلکه به رویکردهای گوناگونی که نویسنده در هر یک از این کتاب‌ها برگزیده است نیز اعتنا نمی‌کند. براینکه این‌که نوشته‌هایی از پهنه‌های گوناگون و با رویکردهای گوناگون در کنار یک‌دیگر گنجانده می‌شوند. همین امر به خواننده فارسی‌زبان اجازه نمی‌دهد برداشت درستی از اندیشه‌ها و باورهای یک جریان انتقادی یا منتقدی چون بارت داشته باشد.

مقایسه کتاب‌های او با نوشته‌های فرانسوی نیز نشان می‌دهد که برگردان او به فارسی، با وجود تلاشی که انجام داده است، در بیش‌تر موارد از مبانی ترجمه پیروی نمی‌کند. غیای بیش‌تر بر پایه سلیقه خود آرایش و چیدمان متن اصلی را برهم می‌زند و در بسیاری از موارد نشانه‌های نگارشی را سراسر نادیده می‌گیرد. او گاهی تا آن‌جا پیش می‌رود که بخش‌هایی از متن فرانسوی را بدون هیچ توضیح و توجیهی حذف می‌کند به گونه‌ای که متنی یک‌سر متفاوت و نارس در دست‌رس هم‌سخن فارسی‌زبان قرار می‌دهد. بی‌گمان، وفادار نبودن به متن اصلی نمی‌گذارد هم‌میهنان غیای برداشت درستی از یک مبحث داشته باشند. پی‌آمد خواندن کتاب او چیزی نخواهد بود مگر برداشتی نارس، نادرست، و دست‌کاری‌شده از یک انگاره. بدون شناخت درست از برخی از این انگاره‌ها (هم‌چون تعریف بارت از اسطوره) نمی‌توان به برداشت یا دریافت درستی از یک کتاب یا از اندیشه نگارنده‌اش دست یافت. چنین ترجمه‌ای نه تنها خواننده را یاری نمی‌کند تا به میزان دانش و دانایی‌اش درباره یک موضوع تخصصی و تازه که در کشوری دیگر پدید آمده است بیفزاید، بلکه برداشتی سراسر مخدوش و نارس از آن را در ذهن او شکل می‌دهد.

افزون‌براین، غیای خواننده‌های خود را در دو کتاب *درآمدی بر سبک‌شناسی ساختاری* و *نقد روان‌شناختی متن ادبی* به بیراهه سوق می‌دهد و آن‌ها را گم‌راه می‌کند. نام‌ها و درآمدهای این کتاب‌ها از همان ابتدا خواسته‌هایی را در خواننده‌های خود به وجود می‌آورند که هرگز برآورده نمی‌شوند. بخش بزرگی از این دو نوشته از آن دو نویسنده فرانسوی‌اند و با وجود این‌که غیای از خود هم‌چون پژوهش‌گر و نویسنده یاد می‌کند، ولی نقش او در این «کتاب‌ها» بسیار ناچیز است. وانگهی، نمی‌توان میان محتوای کتاب‌ها و نام آن‌ها هیچ پیوندی برقرار کرد. روی هم‌رفته می‌توان گفت که نقد نویی را که غیای به هم‌سخن

فارسی‌زبانان می‌شناساند با چستی راستین نقد نوی فرانسوی بسیار تفاوت دارد. بی‌گمان، همین امر سبب می‌شود تا با وجود ادعاها و خواسته‌ها و کتاب‌های چندین چندان در محیط دانشگاهی و علمی مورد پذیرش قرار نمی‌گیرند.

پی‌نوشت‌ها

۱. غیائی نام کتاب‌ها را بیش‌تر میان دو گیومه می‌گذارد. در این نوشته، بازگفت‌ها از شیوه‌نامه نگارش مجله کنونی پیروی می‌کنند.
۲. غیائی به‌جای واژه فرانسوی «Essais Critiques» واژه «مقاله‌های انتقادی» را به‌کار می‌برد.
۳. غیائی «Mythologies» را «اسطوره‌ها» ترجمه می‌کند.

4. La Littérature en peril

- کتاب تودوروف در سال ۲۰۰۷، پس از چهار دهه، این باور دوبروسکی را بازگو می‌کند و از پی‌آمدهای آن در فرانسه سخن می‌گوید (Todorov 2007: 18-22).
۵. باین‌همه باید یادآور شد که شیرین‌دخت دقیقیان در پیش‌گفتار درجه صفر نوشتار (۱۳۸۴: ب: ۲۴) از نقد تفسیری غیائی سخن می‌گوید. او به‌درستی این کتاب را نخستین برگردان فارسی از نوشته‌های بارت به‌شمار می‌آورد و بیان می‌کند که واژه نویسا را از این کتاب غیائی وام گرفته است. غیائی در مقاله «نویسنده و نویسا» (۱۳۵۲: ۲۷-۳۸) دست به ابتکاری ارزش‌مند و درخور ستایش می‌زند و بر پایه بیتی از سنایی (همان: ۲۷)، در برابر کلمه «نویسنده» (écrivain)، واژه «نویسا» را برای کلمه فرانسوی écrivain پیش‌نهاد می‌کند. بابک احمدی (۱۳۸۵: ۲۳۰) و پیام یزدانجو (آلن: ۱۳۹۲: ۱۵۰) نیز واژه نویسا را به‌کار می‌برند، ولی از غیائی نامی به‌میان نمی‌آورند. گویا تینا امرالهی (کالر: ۱۳۸۹: ۳۶) از وجود این واژه بی‌خبر بوده است، چه برای کلمه فرانسوی écrivain واژه «نویسنده» را پیش‌نهاد می‌کند و آن را در برابر واژه مؤلف قرار می‌دهد.
 ۶. این کتاب نوشته محمدعلی سپانلو است.
 ۷. این اسطوره‌ها نه‌تنها در کانون توجه جامعه ایرانی آن دوران جای نمی‌گرفتند، بلکه برای آن چندان ملموس هم نبودند، زیرا جامعه دل‌مشغولی‌هایی از جنس دیگر داشت.
 ۸. مگر این‌که پنداشت که غیائی با آگاهی از پذیرش اندیشه‌های بارت در جریان جنبش‌های می ۱۹۶۸ فرانسه چشم‌به‌راه چنین بازخوردی در ایران هم بود. در این صورت هم به نیت او جامعه عمل پوشانده نشد.
 ۹. تردیدی نیست که اندیشمندی چون بارت مقاله‌ها را با هماهنگی و چیدمان ویژه‌ای یکی پس از دیگری چیده است.

۱۰. بارت در درآمد کتاب *جستارهای انتقادی* از تأثیر باورهای زبان‌شناختی سوسور بر نگرش خود سخن می‌گوید.
۱۱. شیرین‌دخت دقیقیان نسخه کاملی از این نوشته بارت را در کتابی با نام *اسطوره، امروز* (بارت ۱۳۸۴ الف: ۳۰-۹۴) از زبان انگلیسی به فارسی برگردانده است.
۱۲. ادبیات هم‌چون سامانه‌ای دومین است که با بهره‌گیری از سامانه نخستین زبانی شکل می‌گیرد.
۱۳. این کتاب گلدمن در سال ۱۳۷۱، یعنی دو سال پس از چاپ نخست کتاب *غیائی* و یازده سال پیش از بازنشر آن در انتشارات نگاه، با ترجمه محمدجعفر پوینده در انتشارات هوش و ابتکار به چاپ رسیده است.
۱۴. میشل هائر در بخش نخست کتابش *ضرورت نگارش این کتاب را به خواننده فرانسوی‌زبان* یادآور می‌شود.

کتاب‌نامه

- احمدی، بابک (۱۳۸۵)، *ساختار و تأویل متن*، تهران: مرکز.
- احمدی، بابک (۱۳۹۲)، *معمای مدرنیته*، تهران: مرکز.
- آلن، گراهام (۱۳۹۲)، *رولان بارت*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز.
- بارت، رولان (۱۳۸۴ الف)، *اسطوره، امروز*، شیرین‌دخت دقیقیان، تهران: مرکز.
- بارت، رولان (۱۳۸۴ ب)، *درجه صفر نوشتار*، ترجمه شیرین‌دخت دقیقیان، تهران: هرمس.
- خطاط، نسیرین‌دخت (۱۳۸۷)، «نقد مضمونی و چشم‌انداز کنونی آن: از ژان - پیر ریشارد تا میشل کولو»، پژوهش‌نامه فرهنگستان هنر، ش ۸.
- زختاره، حسن (۱۳۹۵)، «خوانشی از یک «بازخوانی» بررسی و نقد کتاب *نقد و نظریه‌های ادبی معاصر*»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، س ۱۶، ش ۱.
- ساجدی، طهمورث (۱۳۸۶)، «رولان بارت و سیر تحول نقد نو در فرانسه»، *مقالات هم‌اندیشی بارت و دریدا*، فرهنگستان هنر.
- غیائی، محمدتقی (۱۳۵۲)، *نقد تفسیری*، تهران: امیرکبیر.
- غیائی، محمدتقی (۱۳۶۸ الف)، *درآمدی بر سبک‌شناسی ساختاری*، تهران: شعله اندیشه.
- غیائی، محمدتقی (۱۳۶۸ ب)، *نقد تفسیری*، تهران: بزرگمهر.
- غیائی، محمدتقی (۱۳۶۹)، *نقد تکوینی*، تهران: بزرگمهر.
- غیائی، محمدتقی (۱۳۷۸)، *الفبای زبان‌شناسی*، تهران: جامی.
- غیائی، محمدتقی (۱۳۸۲ الف)، *نقد تکوینی*، تهران: نگاه.
- غیائی، محمدتقی (۱۳۸۲ ب)، *نقد روان‌شناختی متن ادبی*، تهران: نگاه.

کالر، جانانان (۱۳۸۹)، *درآمدی بسیار کوتاه: بارت*، ترجمه تینا امرالهی، تهران: علم.
گلدمن، لوسین (۱۳۷۱)، *جامعه‌شناسی ادبیات (دفاع از جامعه‌شناسی رمان)*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: هوش و ابتکار.

- Assoun, Paul-Laurent (1996), *Littérature et psychanalyse*, Paris: Ellipses.
- Barthes, Roland (1957), *Mythologies*, Paris: Seuil.
- Barthes, Roland (1972), *Le Degré zéro de l'écriture*, Paris: Seuil.
- Barthes, Roland (1984), *Le Bruissement de la langue*, Paris: Seuil.
- Barthes, Roland (2002), *Essais critiques*, Paris: Seuil.
- Baruccio, Pierre (1972), *Eléments de stylistique*, Paris: Roudil.
- Bellemin-Noël, Jean (1996), *La Psychanalyse du texte littéraire: Introduction aux lectures critiques inspirées de Freud*, Paris: Nathan.
- Benveniste, Emile (1966), *Problèmes de linguistique générale, 1*, Paris: Gallimard.
- Benveniste, Emile (1974), *Problèmes de linguistique générale, 2*, Paris: Gallimard.
- Chriss, Jean-Louis, Filliolet Jacques, et Domonique Maingueneau (2013), *Introduction à la linguistique française*, Tome 1, Paris: Hachette.
- Compagnon, Antoine (1998), *Le Démon de la théorie. Littérature et sens commun*, Paris: Seuil.
- Courtés, Joseph (1991), *Analyse sémiotique du discours, de l'énoncé à l'énonciation*, Paris: Hachette.
- Dortier, Jean-François (2010), *Le Langage. Introduction aux sciences du langage*, Paris: Sciences Humaines.
- Dobrovsky, Serge (1966), *Pourquoi la nouvelle critique, Critique et objectivité*, Paris: Mercure de France.
- Freud, Sigmund (1923), *Introduction à la psychanalyse*, Paris: Payot.
- Gardes-Tamine, Joëlle (2001), *La Stylistique*, Paris: Armand Colin.
- Goldmann, Lucien (1955), *Le Dieu Caché*, Paris: Gallimard.
- Goldmann, Lucien (1964), *Pour une sociologie du roman*, Paris: Gallimard.
- Haar, Michel (1973), *Introduction à la psychanalyse, Freud*, Paris: Hatier.
- Ladmiral, Jean-René (1994), *Traduire: théorèmes pour la traduction*, Paris: Gallimard.
- Lévi-Strauss, Claude (1958), *Anthropologie structurale*, Paris: Plon.
- Maingueneau, Dominique (1996), *Aborder la linguistique*, Paris: Seuil.
- Maurel, Anne (1994), *La Critique*, Paris: Hachette.
- Molinié, Georges (1986), *Eléments de stylistique*, Paris: PUF.
- Oseki-Dépré, Inês (1999), *Théories et pratiques de la traduction littéraires*, Paris: Armand Colin.
- Tadié, Jean-Yves (1987), *La Critique littéraire au XX^e siècle*, Paris: Belfond.
- Todorov, Tzvetan (2007), *La Littérature en péril*, Paris: Flammarion.
- Weider, Catherine (1988), *Eléments de psychanalyse pour le texte littéraire*, Paris: Bordas.